

● فلسفه سیاسی حقوق بشر

نظرات و عقایدی که در عصر حاضر، در رابطه با حقوق بشر مطرح است از سه دیدگاه فلسفی ذیل ریشه گرفته است: ۱- محافظه کاری ۲- لیبرالیسم ۳- منتخب اصنامی.

محافظه کاری

اولین فلسفه مورد بحث، فلسفه «محافظه کاری» است که به عنوان فلسفه حقوق نابرابر، در تعدادی از کشورها به عنوان شیوه مسلط حکومتی مطرح است. البته بندرت، بر این شیوه به صورت آشکار صحنه گذارده می شود، چون در پایان قرن بیستم، تکیه و تاکید بر تساوی، حداقل در لفظ مشاهده می شود. با اینکه ماده ۵۵ منشور ملل متحد از «حقوق بشر بدون تبعیض» صحبت می کند و اعلامیه جهانی حقوق بشر، از «حقوق

قدر قابل انتقال تمامی اعضاء خانواده بشری» سخن می گوید، مع الوصف، عده ای از نخبگان، حکومت بر دیگران را حق الهی خود دانسته و خود را مستحق آن می دانند. قشیم دهه های ۳۰ و ۴۰ میلادی نیز ادعای تفوق ذاتی را موضح لبرتر می داشت. کمونیسم نیز، نیاز به «دیکتاتوری پرولتاریا» را به عنوان وسیله ای برای نیل به برابری کامل در طبقات جامعه ایده آلی خود، الزامی می داند. می توان گفت که هنوز محافظه کاری به معنای حقوق نابرابر، در عمل وجود دارد. در محافظه کاری افراطی، که «قشیم» نامیده می شود گفته شده است که عده ای از انسانها - و یا به عبارتی نژادها - نژادهایی برترند و از حقوق بیشتری برخوردار می باشند. گروه حاکم، دارای حقوق بیشتری در مقایسه با دیگران است و تنها، آنهایی که قدرتمندترین هستند از حقوق برخوردارند. و بدین سان است که طبق اصول این مکتب، یهودیان در آلمان هیتلری، حتی سزاوار برخورداری از حق زندگی نبودند. و حتی امروز نیز، بعضی از سرخپوستان در کشوری چون پاراگوئه، علیرغم ظاهر لیبرالیست حکومت آن، از این حق محرومند و رژیم سیاسی حاکم، در ورای انتخابات و حقوق دموکراتیک ظاهری، با افکار برتری نژادی و حقوق نابرابر بر این کشور تسلط دارد. دیگر رژیمهای آمریکای

لاتین، متأثر از فرهنگ «ایریا» هستند. فرهنگ «ایریا» نیز بسیاری اوقات، شکل گرفته و متأثر از قشیم قرن بیستم است. می توان گفت که این سه فلسفه

بسیار گوناگون است. چرا که قرن بیستم، حداقل در شکل ظاهری، عصر تساوی و برابری است. اکثر نخبگان با این ادعا که در راه منافع و برابری همه مردم حکومت می کنند و نه در جهت منافع عده ای خاص، گفته شود که یافتن و شناختن آنها از میان الفاظ و بیانشان، سخت است. چرا که قرن بیستم، حداقل در شکل ظاهری، عصر تساوی و برابری است. اکثر نخبگان با این ادعا که در راه منافع و برابری همه مردم حکومت می کنند و نه در جهت منافع عده ای خاص،



حاکم شده‌اند. در دهه ۷۰، زبان حقوق بشر نیز به این الفاظ اضافه شد. به‌عنوان نمونه می‌توان از بیانیه‌ای که توسط رهبر نظامی آرژانتین در سال ۱۹۷۸ صادر گردید نام برد. رئیس‌جمهور «ویدلا» گفت که حکومت نظامی، موقت و برای اعاده حکومت دموکراتیک می‌باشد و هدف اساسی آن، اعاده حیثیت ملی و حقوق بشر است که با تجاوز ارضی مورد توهین واقع شده است.

حتی یکی از نخبگان آفریقای جنوبی، چنین ابزار داشته است: «آپارتاید»، جدایی نژادی که باعث عدم برابری و انکار آزادی گردد نیست؛ بلکه این جدایی، امکان رشد برابر و مطابق با ارزشهای نژادی مختلف را مهیا می‌سازد. مع الوصف، عده‌ای از محافظه‌کاران

*** یک استاد دانشگاه
هاروارد: اکنون کاملاً مسلم
است که لیبرالیسم در عمل،
اغلب پوشش و لفافه‌ای برای
ظلم و ستم بوده است.**

✳ فلسفه اشتراکی یا اصالت جمع به جای فرد بر روی گروههایی چون طبقه یا ملت تأکید دارد و معتقد است که سعادت فرد در همه حال با سرنوشت گروه مرتبط است.

است از اندیشه «قانون طبیعی». این اندیشه ادعا دارد که انسان، طبیعتاً آزاد و مساوی با دیگران است و به طور طبیعی، شایسته و مستحق بیشترین توجه می باشد. چرا؟ البته جوابها متنوع است. یک خط فکری، این امر را صحیح می داند چون بر این اندیشه است که انسان در محضر خدا زندگی می کند. در این خط فکری، می توان علامتی از تفکر یونان را یافت. ولی از طرفی دیگر، عده ای از متفکرین سرسخت، ایده حقوق طبیعی را احتمالی می انگارند.

چنین بنیان لیبرالیسم، تفکر «سودجویانه» است که به طور کلاسیک، آثار «استوارت میل» معرفی آن می باشد. تعقیب و جستجوی لذت، خوشی و سعادت انسان، از طریق آزادی و برابری، بالاترین ارزش و کمترین زیان است. «سودگرایی»، مبدل به سعادت بشر از طریق «فردگرایی» شد و از این طریق است که فرد، شایسته می کند چه چیز برایش خوب است. حکومت اکثریت برای مقابله با استبداد اکثریت، آزادی فردی و تساوی، فی نفسه ارزشمند شدند؛ هر چند، همینها حکومت اکثریت را محدود می کرد. دز هر صورت فرض شده است که آزادی فردی و تساوی (برابری)، منجر به «بیشترین نفع و سود برای بیشترین تعداد» می شود. لذا، این مسأله قاعده و محکی برای خوشی و سعادت گردید.

مدرن (امروزی)، آشکارا منکر حقوق برابر می گردند. عناصر این طرز تفکر در برزیل، صریحاً می گویند که فقط طبقات متوسط و بالا هستند که باید از حق استفاده از پیشرفت ملی برخوردار گردند.

به طور کلی، یکی از دژهای محافظه کاری مدرن، از بعضی محافل مالی غرب تشکیل شده است. فلسفه آن‌ها، محرومیت گسترده است تا اینکه سیستم های پولی و بانکی - که بوسیله و برای عده ای ویژه به گردش در می آید - بتوانند به طور مستمر و سودآور به کار خود ادامه دهند. حقوق واقعی سیاسی، مدنی و اجتماعی افراد خطر و مانعی برای سیاستگرایی خردمندانه این نخبگان اقتصادی بشمار می آید و حق آزادی اقتصادی، یک حق کلیدی برای آنهاست.

لیبرالیسم

یکی دیگر از بنیانهای فلسفی حقوق بشر، «لیبرالیسم» است. این فلسفه، با تأکید اصلی و محوری بر ارزش گذاری یکسان و استقلالی که به افراد می دهد شناخته می شود. لیبرالیسم، سعی نموده است بسیاری از مفاهیم را «به نوعی دیگر» معنی کند. لیبرالیسم، فلسفه ای است که به طرز گوناگون، مورد تفسیر قرار گرفته است. بخصوص در این مورد که آیا برابری، به تساوی در سود مادی نیز تسری می یابد یا اینکه فقط، حقوق سیاسی و مدنی را شامل می شود؟ تفسیرهای زیادی صورت گرفته است. تعدادی از حکومتها، از جمله ایالات متحده و کشورهای اسکاندیناوی - که قوانین خود را ملهم از لیبرالیسم و خود را علاقه مند به مسائل بین المللی حقوق بشر می دانند - از جمله پیروان این فلسفه به حساب می آیند. محور و مفهوم تاریخی این فلسفه، باور و اعتقاد به این موضوع است که بهترین و بالاترین ارزش خوشبختی و سعادت فرد، از طریق آزادی و برابری به دست می آید که اساس لیبرالیسم است. به طور کلی، دو بنیان اساسی برای اندیشه لیبرالیسم وجود دارد که هر یک، تأثیر خاصی بر قوانین حقوق بشری مدرن داشته است. اولین بنیان، عبارت

مورد مطالعه قرار دادن دو موضوع دیگر در مورد لیبرالیسم، چه از نوع طبیعی و یا از نوع سودگرایانه آن مهم است. اول آنکه لیبرالها، بندرت بر چگونگی امتزاج آزادی و تساوی موافقت دارند. لیبرالهای کلاسیک بر آزادی تاکید دارند و تساوی را به فرصت برابر جهت رقابت آزادانه موکول و منوط می کنند. عدم تساوی شرایط اجتماعی - اقتصادی و نیز نابرابری نفوذ سیاسی - مدنی مردم، رقابت آزاد اقتصادی و سیاسی، آشکارا به نفع کسانی است که این رقابت را با امتیازات ناشی از نژاد، ملیت، تحصیلات، ثروت، خانواده، روابط و غیره آغاز نمایند؛ انبوه کسانی که از تغذیه و نفوذ سیاسی پایین تری برخوردار می باشند، دارای امتیازات کمتری هستند. از نظر تاریخی، ایالات متحده چنین لیبرالیسمی را انتخاب کرده است که البته، اندکی رفاه محدود به مقدار کمی آن را تعدیل کرده است. در ایالات متحده دهه ۷۰، بیست درصد مزدبگیران سطح پائین، تنها ۵ تا ۶ درصد از مجموع درآمد ملی را دریافت کرده اند.

برعکس لیبرالهای کلاسیک، دیگر لیبرالها بر تساوی و آزادی بشدت محدود، تاکید دارند. در دانمارک، والدین دارای این آزادی نیستند که بچه های خود را آن گونه که خود می خواهند نام گذاری کنند. تعدادی از اسامی، توسط دولتی که به طور دموکراتیک انتخاب شده، در جهت حمایت از تساوی تمام کودکان ممنوع گردیده است. هدف، حمایت از کودک است در برابر نتایج و آثار ناخوشایند داشتن اسمی نامناسب در زندگی. بنابراین لیبرالیسم، یک ناتوانی عمومی را تبدیل به ابزاری می کند در فهم چگونگی ترکیبی از اصول خود و بدین علت است که ویلیام ایشتاین نوشته است: «در عمل، معلوم کردن این امر که تا چه هنگام، برابرها هنوز هستند و چه وقت نابرابر می شوند آسان نیست.» لیبرالهای کلاسیک، ترس کمتری از آزادی فردی نسبت به برابری در تصمیم گیری مسائل کلی اجتماعی - اقتصادی دارند. لیبرالهای تساوی طلب، از «دموکراسی

یغماگر» به دلیل آزادی رقابت و نتایج نابرابر آن رقابت می ترسند. اما آنچه که از نظر سیاسی مهم است آنکه، این ارزشها جذابیت قابل توجهی به دست آورده اند و این گونه تفسیر می شود که این باورها، بر اعمال قدرت تاثیر گذارده و سیاست عمومی بین المللی را شکل داده اند. این درحالی است که یک استاد دانشگاه هاروارد چنین می نویسد: «اکنون کاملاً مسلم است که لیبرالیسم در عمل، اغلب پوشش و لافاهای برای ظلم و ستم بوده است.»

مکتب اشتراکی

یکی دیگر از بنیادهای فلسفی حقوق بشر، «فلسفه اشتراکی» یا «اصالت جمع» است. این فلسفه، با تاکید محوری بر گروههایی چون طبقه و یا ملیت شناخته می شود. بکرات گفته شده است در حالی که لیبرالیسم، بر استقلال فرد تاکید دارد، فلسفه اصالت جمع به این موضوع تصریح دارد که فرد، همیشه در گروه یافت می شود و سعادتش در همه حال، با سرنوشت گروه ارتباط دارد. فلسفه اصالت جمع چون لیبرالیسم، مفاهیم گوناگونی - از دید خود - تعریف می کند. تقسیم اساسی در بین پیروان این مکتب، ناشی از این امر است که کدام گروه، باید واحد تجزیه و تحلیل و عمل واقع شود؟ مارکسیست ها می گویند طبقه سیاسی - اقتصادی باید به عنوان واحد تقسیم بندی قرار گیرد در حالیکه غیر مارکسیستها می گویند ملیت، باید واحد و مبنای تقسیم باشد.

زیرنویس ها -

۱ - مقاله ای که خوانندگان ملاحظه می فرمایند از کتاب «حقوق بشر و سیاست جهان» اثر David P. Forsythe اقتباس و ترجمه شده است. نگارنده این مقاله، با روشی محققانه درصدد بررسی بنیادهای فکری حقوق بشر در عصر حاضر (در غرب) برآمده است و به نظر مترجم، علی رغم بعضی اشتباهات مختصر (که بیشتر سهو می نماید تا عمد) در مجموع، مقاله حاضر کار تحقیقی جالبی می باشد. البته این ترجمه، با تلخیص صورت گرفته است.



شماره ۵۱۰